

آستریکس و پسر کوچولو



PN
۶۷۴۷
/۱۸۱۸۵
۱۳۸۱
۲۰۰

گنا فیکس، من کمی
احساس ضعف می‌کنم!



نه، ابلیکس! تو نیازی به معجون
جادویی نداری! خوردن خوب می‌دونی
وقتی بچه بودی توی دیگ معجون افتادی
و اثرش روی تو موندگار شد.



شوووووت!

این رومی‌ها خیلی
بی دست و پا هستند!

شوووووت!



ماهرانه
آستریکس و ایلپیکس

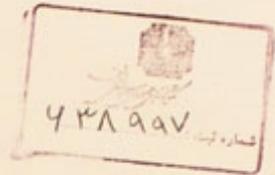


آستریکس و پسر کوچولو

نویسنده و تصویرگر: آلبرت یودرزو



آستریکس



مادرها
آستریکس و ایلپیکس

آستریکس و پسرکوچولو

نویسنده و تصویرگر : آلبرت یودرزو

مترجم: غلامحسین اعرابی

ویراستار: محمود سالک

آماده‌سازی متن: کارگاه آماده‌سازی دریچه

طرح جلد: کیانوش غریب‌پور

چاپ اول: ۱۳۸۱ / تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ISBN 964-6488-43-9 شابک ۹-۶۴۸۸-۶۴۴-۹۶۴

قیمت: ۱۷۰۰ تومان

ویرژو آلبرت، ۱۹۲۷، م.
 آستریکس و پسرکوچولو نویسنده و تصویرگر است.
 متوجه ناچامحسین اعرابی - تهران، کتابک-۱۳۸۱.
 ۲۸۸ (تصویرنگار).
 ISBN 964-6488-43-9
 فهرست‌نویس: برناردس اطلاعات فیبا
 جوان اسلی.
 ۱. داستان‌های طنزآمیز، مصور... فرانس... متن: ۲۰.
 ۲. کاریکاتورهای طنزآمیز... متن: ۲۰.
 الف. ویرژو، آلبرت Uderzo، Albert - تصویرگر.
 ب. اعرابی، غلامحسین - مترجم، ج. جوان.
 ۷۳۱/۵۱۴۴ PN ۶۷۴۷/۸۱۵۱۵
 ۱۳۸۱
 کتابخانه ملی ایران ۸۱-۲۵۱۲



تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی،
 بن پست فاتیما داریان، شماره ۳۱۸ / تلفن: ۶۶۸۰۱۰۹
 صندوق پستی: ۱۱۴-۱۳۱۶، تهران، نشرکتابک

PN
۶۷۴۷
آ ۵
۱۵
۱۵۸۱
۲۰۵

بلجیکا

دهکده گال

کامپندیوم

لادانوم

توتوروم

آکواریوم

لوتنیا

آرموریکا

گال

(از متصرفات رومی ها)

سال ۵۰ قبل از میلاد

سلتیکا

آکوویتانیا

پراوینسیا

سال ۵۰ قبل از میلاد است. سرزمین گال تماماً به اشغال رومی ها درآمده است. . . البته نه تماماً. . . دهکده کوچک قوم سلحشور گال، همچنان در مقابل مهاجمین مقاومت می کند و عرصه را بر سپاهیان اشغالگر رومی که اردوگاه های خود را در مناطق محافظت شده توتوروم، آکواریوم، لادانوم و کامپندیوم برپا کرده اند، تنگ کرده است. . .



آستریکس - جنگجوی کوچک، زیرک و باهوش - قهرمان این حوادث است. تمام مأموریت های خطرناک بر عهده او گذاشته می شود. آستریکس، قدرت فوق انسانی خود را از معجون جادویی که به دست گتافیکس گاهن ساخته می شود، می گیرد.



آبلیکس، دوست جون جونی و جدا نشدنی آستریکس به شمار می آید و شغلش فروشندگی میل سنگ، و خورش معناده به گوشت گراز وحشی است. آبلیکس همیشه آمادگی دارد که همه چیز را رها کند و در کنار آستریکس به ماجراجویی بپردازد. البته به شرط آن که به اندازه کافی گراز وحشی برای خوردن وجود داشته باشد، و بساط مبارزه و کارزار نیز کاملاً گرم و داغ باشد. همنشین دائمی او داگماتیکس است، که تا جایی که می داتیم تنها سگ طبیعت دوست جهان است. هر زمان که درختی قطع می شود، او با ناراحتی پارس می کند.



گتافیکس - کاهن مقدس دهکده - معجون جادویی خود را با استفاده از مواد مختلف می سازد و فقط خودش از فرمول یا ترکیب آن آگاهی دارد. هر کسی که این معجون را بخورد، قدرت فوق انسانی به دست می آورد. اما گتافیکس معجون های دیگری هم دارد.



بالاخره، به وایتال استانیس تیکس - رئیس قبیله - می رسم. این جنگجوی پیر با ابهت، شجاع و کمی عصبی مزاج، محبوب تمام مردان قبیله اش است، ولی دشمنانش از او وحشت دارند. وایتال استانیس تیکس، خود فقط از یک چیز می ترسد و آن این که فردا آسمان روی سرش خراب شود! ولی همان طور که خودش می گوید: «فردا هیچ گاه فرا نخواهد رسید.»



کاکوفونیکس نوازنده است. در مورد استعداد او در موسیقی، اختلاف نظر وجود دارد. او خودش را نابغه تصور می کند، اما دیگران صحبت کردن با وی را غیرقابل تحمل می دانند. به هر حال، تا زمانی که حرف نمی زند - آواز خواندن که جای خود دارد - همه دوستش دارند.





ضمناً باید اشاره کنم که بچه های کوچک
رو معمولاً پشت در معابد یا در آهانن
عمومی سیراه می نازان. . .



مشکل تو رو می فهمم آستریکس! باید کشف کنیم که
این بچه از کجا آمده و مال کیه! این کار باید هر چه
زودتر انجام بگیره!

... بنابراین، وقتی به بچه پشت در
خونه به جنگجوی مجرد گذاشته بشه،
راه برای حرف و حدیث هرم باز
می شه!

حرف و حدیث؟ چه
حرف و حدیثی؟!



آروم باش! ما نباید
عصبانی بشیم!

تو اصلاً می دونی
داری چی می گی؟!
خفه شو وگرنه دهننتو
خرد می کنم!

آدم ممکنه فکر کنه که جناب
آقای آستریکس در پیدا کردن
مادر اون بچه مشکل نداره!

هی... حرف دهننتو
بفهم! مگه دیوونه
شدی؟

اولش به نظر می رسید روز تریا
و خویبه!

آستریکس س س س!

ماووووووووووو!

دینگ! دینگ! دینگ!

این ابلهکسه که منو
صدا می زنه!!!

آستریکس
زودباش بیا!
زودباش!!!





هیس! مواظب باش
بیدارش نکنی. که آگه
بیدار بشه ممکنه به گاو
بخواد که جای خفجه
باهاش باز کنه!

این نتیجه حماقت
تو بود که یا
شیشه‌ای بهش
شیر دادی که
معمون جادویی
داشت!



این قدر حرف
لک لک ها رو نزن،
وگرنه حسابی حالتو
جا میارم!

هن که بهت گفتم!
حرفا لک لکی بوده
که...



خوابش برده! این بچه، که از به بچه
گراز هم کوچیکتره، به اندازه ساختن
پنجاه تا «میل سنگ» زحمت
درست کرده!

کدوم دیوونه و احمقی بوده
که همچین بچه ای رو سر
راه گذاشته؟



اوووووو!!!



واقعا؟
تو که نمی خواهی برای
خودت دردرس تازه ای
درست کنی؟
تو خودت
به تنهایی دردرس
بزرگی هستی!



کمتر گدازه برن آقای آستریکس! به جای این حرف ها،
بهنره که دلبه قلمه ها تو دم دست نذاری
و مثل بچه ها نو نثری!

خودت بچه و نو نثویی! همه این
مشکلات تقصیر توست!



ولی ها به سر نخ داریم... لباس ها و قنداق بچه از پارچه
زرزوری شده دوخته شده، و همچین چیزی فقط در خونه به
رومی نروتمند پیدا می شه!

و به این ترتیب،
اندکی بعد...

آستریکس! چطور می تونیم
پدر و مادر بچه ای رو که
خودشون هم دلبه بچه شونو
نمی شناسن، پیدا کنیم؟



دلبه واقعا وقتشه!
فکر می کنم تنها راه چاره اینه که دنبال
پدر و مادر این بچه بگردیم!

بفرما! چی بهت
گفتم؟

اواااا!!!



البته که داره؟! اون تجربه زیادی داره... هن بهش
دادنم که چه طوری مواظب میل سنگ ها باشه!



دانه آستریکس! در طول هفتی که ما
این جا ننشیم، تو مواظب این بچه
باش! آگه کسی بهش نزدیک شد،
می تونی پاره پارش کنی! فهمیدی؟
داره؟

هاپ!



بنا بر این، تحقیقات
خودمونو از اردوگاه های
رومی اطراف دهکنه
شروع خواهیم کرد.
چقدر عالی!
هن که می هیم
برای تحقیقات
در اردوگاه های رومی!









ما فقط می خواهم بدونیم پیر و مادر این بچه کی هستند و شما آخرین امید تحقیق ما هستید.

روش های تحقیق شما واقعا خسته کننده!

اندکی بعد...



خب... حالا بریم سراغ آکواریوم. آخرین اردوگاه رومی ها!



فکر می کنم این فقط ظاهر کار باشه! و به هنر گفت که وظیفه اصلیش پیدا کردن به بچه است. ممکنه همونی باشه که دنبالش هستید!



می شناسیم؟ خب که چی؟

استاندار امروز صبح این جا بود. کارشن آهنگبری گال های صغری در سراسر منطقه است!



هنر به نظر رومی شناسیم که شاید بتواند کمکتون کنه!



همینه که این قدر قوی و نیرومنده! پس قدرش ربطی به عجیبی جادویی نداره... هله نه بچه جون؟

آه این همه نیرو برای پیدا کردن این بچه بسیج شدن، پس باید به خانواده هنتری تعلق داشته باشه!

گاگا!



اردوگاه های رومی مثل جیب آدم می موندن... آدم چیزی رو که می خواد، همیشه نوی آخرین جیب پیدا می کنه!

زود باش آپلیکس... باید هرچه زودتر استاندار رو پیدا کنیم!



چی باید حساب می شد؟

خب... ولی اون دیکه نمی تونه رو هنر حساب کنه!

آره... کیوری هات رو حساب کن!

استاندار گفت که جای نگرانی نیست و آهنگبری کار ساده ای است... ساده و بی خطر... آدم باید فقط حساب کردن و شهرزدن پلر باشه!

خفه شو و به لگنایت اداهه بده!



مواظب باش! صدایی می شنوم!



او ماها رو مثل به دستمال کهنه دور انداخت و با عجب به طرف کداتونم رفت!



گال ها!

؟

همین جا بمون و بچه خوبی باش!

رومی ها، آروم باشین! فقط با رو پیش فریاد تو خوتان، کاکتوس، ببرد. می خواهم باهاش صحبت کنیم!



ومرکا! ومرکا!



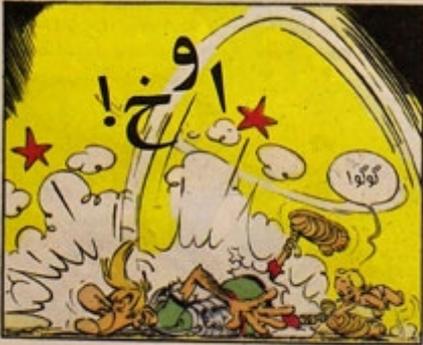
مطمئناً سزار که نیست! او درگیر مسئولانش در شمال آلمانه!

بعضو تا اونا دارن وراجی می کنن، از شاتسی که به سزار عم او حده استقاره کنن!



او هو... این باید همون بچه ای باشه که کریسموس کاکتوس داره تیناشن می گرده... آره اونو باشن بدم، حتماً سزار تا پای منو طلا می گیره!

پس کی به نتایج این سرشماری امید بسته؟



اوخ!



تماش کن... حالا دیکه به سزار رومی رو خفجه کرده!



فرار کنید!... حتی بچه ها شون هم قدرت خارونی دارن!

واک به خالمون!... حالا گال های کوچولو هم اضافه شدن!

و یکی از بکن بندرا!

خفه شو و به راحت ادامه بده!



می دونی؟... ها دوتا، نقاط مشترک زیادی داریم!...

گال!

همان هنگام... در کندانوم، در قصر استنادار روسی آموریکا...



زود باشید! بگ پیام فوری برای روم بفرستید!

زحمت نشه کاکتوس!



بروتوس!؟

بله این همه راه از روم تا این جا آمده ام تا آخرین اخبار مربوط به ماجرای کوجکون رو بشنوم!



از ظاهر آشنوات می شه این طور نتیجه گرفت که تماس با این برهها چندان به مراحات سازگار نبوده!

تماس با هشت هاشون برام سازگار نبود! نطیفاتی که می خواستید، کار بردرستر و پر خطری بود!



بچه رو پیدا کردی؟

بله پیدا شده کردم! او در بگ دهکده کوچک در ساحل شمالی است... ولی تحت محافظت دو گال خشن قرار داره که دو نفری بگ گروهان مسلح رو لت و پار کردند!



هوم... سزار چند بار در مورد دهکده اون گال های گله شرق ولی شکست ناپذیر که نیروی خودشونو از معجون جادویی به دست میارن، با من صحبت کرده!



ولی من اون بچه رو به دست میارم، حتی اگه لازم باشه سرزمین کال رو به آتش و خون بکشم!!!



خوشبختانه، در نقطه ای دور...

بیا ببینم... حالا سعی کن رو پاهاش وابستی!

گا اگا!



ببین آسترکس! او خونه خودشو بلده!



بنگ!



درست مثل خودم وقتی قد و قواره اونو داشتم!

مطمئن نیستم که ما الگوهای خوبی برای این بچه باشیم!

آقون!

کسی بعد



هیل سنگ که خراب
نمی‌شده... می‌تونی
اونو بعداً تحویل ببری!

نه! نمی‌تونم! من همیشه
هیل سنگ هام رو تر و تازه به خریدارم
تحویل می‌دم.



من اول باید به هیل سنگ برای
پانگولیکس برم...!

خب، در تعمیر شد، بچه هم خوابید و دائماتیوس داره
از او مراقبت می‌کنه! حالا می‌تونیم بریم و هیلانه رو با
رئیس و اپنال استانتس نیک بررسی کنیم!...



حتماً این بچه باید از شر رویه‌ها
حفظ بشه، و دهله‌ها تا تنها جانی
است که رویه‌ها جرئت ندارند
واردش بشن!



ولی ما هنوز نمی‌تونیم چرا
دهله‌ها رو برای سر راه گذاشتن
این بچه انتخاب کردن!

پسر رویه‌ها می‌دونن که بچه
این خاسته او این سریشکاری
قلایی اونان نشون می‌ده که اهداف
چندان شرافتمندانه‌ای ندارند!

من فکر می‌کنم
می‌تونم چرا!



آستریکس، چون به هر حال باید به
دین پانگولیکس برم، می‌خواهی به گاو
دیده برای بچه از شن قهقهه بگیرم؟



تلف تلف تلف!



ولی احمق جان
ببین چی به روز در
خونه من آوردی!



پانگولیکس، پسر، رزم می‌خواد
وقتی وارد خونه من می‌شی،
هیل سنگ خودتو پشت در
بزاری!

ولی رئیس، هیل سنگ به
همون اندازه بیرون، داخل
خونه هم قشنگه!











ارزش اعتنان کردن رو داره! به هر حال، گریه‌ش بند اومده! بهترین قسمتش نموش شده!

ولی حالا اثر معجون جادویی از بین رفته و شاید بتوانیم پیش به پرستار بچه بازیمش!



کاهن عزیز، باید کاری کنیم! ما جنگجویان گال همسنگ و چتری از بچه‌داری نمی‌دونیم!

مشکل این جاست که تو و ایلکس تنها افرادی هستید که او حاضر به پیششون بمونه!



اوه خدای من! خدس می‌زدم! دوباره رفته!



با این که در راهه! نمی‌دونم چرا احساس بی‌دلم دارم...



گناهیکنس، به نظر می‌رسه که بچه رفته به خونه تو!



خوشبختانه، دانگانیلس باهوش‌تر از اون لک‌لک‌هاست!



معنیه تو در سر بفته! ... باید پیدا ش کنیم!

فقط کافی‌ه دانگانیلس رو تعجب کنیم!



معجون زیادی توک رنگ باقی نمونده بود... ولی اون قدر پورده که آتانش این بار طوفانی‌تر باشه!

می‌دونی؟ واقعا از تو خوشم اومده!

و هنوز تو که بلایه که نرانش بودم، به مردم اومده! ...



آستریکس، بچه افتاده توک پائیل معجون!

آه، نه! این هنوز باد ماجرای می‌اندازه!





و تجارها دور تا دور اردوگاه را حصار می کشیدند...

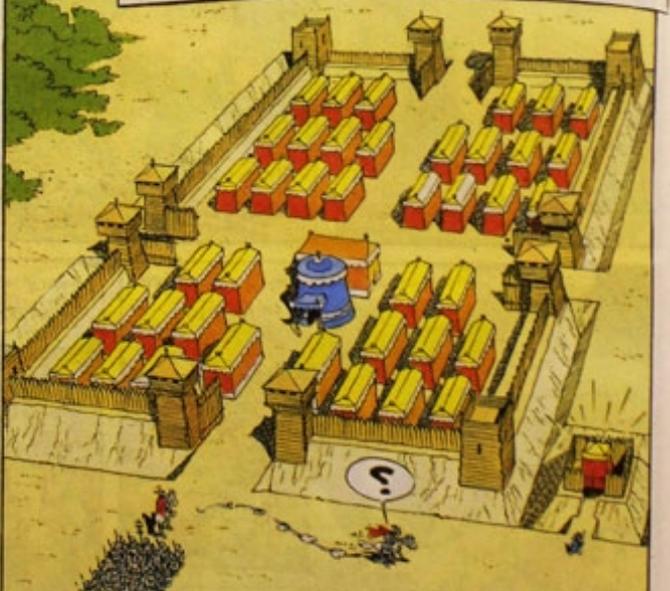
هیزم شکن ها مشغول بریدن درخت بودند...

و یک بار دیگر این فرصت نصیب ما می شود که شاهد یکی دیگر از تاکتیک‌های رزمی ارتش روم باشیم. در حالی که سربازان خندق می کنند و با خاک آن در جلوی خندق سنگر می ساختند...



... گرچه گاهی...

و بالاخره اردوگاه آماده شد. ژنرال و افرادش در صفوف منظم آماده ورود به اردوگاه بودند تا به این ترتیب، عظمت ارتش روم را که منظم‌ترین نیروی جنگی دنیا بود، به نمایش بگذارند.







خونه‌ش رو راحت پیدا می‌کنی...
همون خونه‌ای است که درش خرد
شده!



خب حالا فرق می‌کنه! برو توکی
دهلنده و سراغ آستریکس رو بگیر! او
خوشحال می‌شه که لااقل یکی از
حقیقت‌های تو رو بخوره!



ببین گا... مخصوصاً اینکه که
ببین رفیق، هن دلج نمی‌خواد، مثلاً
هراحم کسی باشم، می‌دونم! این
فقط فروشنده حقیقت هستم!



خانه آستریکس کجی بالاتره؟
نه، همین جاست!



هنزل آستریکس
این جاست؟
نه، برو کجی بالاترا
خلوترا!



هنزل آستریکس این جاست؟
نه، برو کجی بالاترا!



کوجولوی عزیز،
از حقیقت‌های هن خوشش
هیار، ببین!



اوه! اوه! اوه!
اوه پتونه اونو آرام کنه،
همه حقیقت‌هایت رو
می‌خرم!



غریبه، تو کی هستی
و چی می‌خواهی؟
اسم هن آرومانیکس است و
هن، می‌دونم، مثلاً فروشنده
دوره‌گردم. به هن گفتند که شما
معلنه حقیقت بخوادید!



خب که چی؟ او فروشنده حقیقت رو پیش‌تر از
حقیقت فروشنده دوست داره!

کمک! نجاتم بدین!

دادا... تو
گو... گا!



یکی از این حقیقت‌های عمو
آرومانیکس را می‌خواهی؟













ولی شما که ساکن دهکده نیستید... از کجا فهمیدید که من دنبال پرستار بچه می‌گردم؟
 (با صدای زنانه) اوه... خبها خیلی سریع در لشکر... یعنی در منطقه پختن می‌شه! خصوصا آگه خیر مربوط به جنگجوی شجاع و معروفی مثل آستریکس باشه!



(با صدای زنانه) هن خانم آستریکس ترا هستم... شنیده ام شما دنبال یک پرستار بچه با تجربه می‌گردید!



ضمنا آیا اینو شنیدید که بچه مورد نظر یک کنی شدتونه!

(با صدای زنانه) بچه‌های پدر از اونو گوشمالی... یعنی تربیت کردم! مطمئنم که از عهده بره‌ام!



شما از کجا حدس زدید؟

(با صدای زنانه) یعنی واقعت داره که هن دارم با اپلیکس، هیل سنگ فروشن خوشن نیب و برازنده صحبت می‌کنم؟



در مورد هن چی؟ هن هم در منطقه معروف هستم؟



زن خوش سلیقه و با وقاری به نظر می‌رسه!

شاید اونم همون قبری پرستار باشه که اون هرد تاخردوره کرد بودا... نظر تو چیه اپلیکس؟



عجبیه... فکر می‌کنم این قبایه زو قبلا جانی دیدم!



امتحانش عینی نداره ا خیلی خب شروع کن، ولی بعدا نگی که بهت هشدار ندادم!



اوه... نه... هن خفجه نشده بودم... فقط شروع بلندپروازانه‌ای داشتم!

هن که بهت هشدار دارم... او غیرقابل کنترله!



خوش سلیقه با غیرخوش سلیقه، بعهده مواظب باشیم!

شاتالای!



شرط قبول!
ده به یک شرط می بندم
که بچه می بره!

شاتا لاپ!



هنوز کار من تو نموم نشده و رو جگ چموش!



شلیق



ولی هر فقط
می خواستم...
خودتو کنار بشقرا!
عجوزه برو سراغ قابلمه
بشقاب های خورت!



عزیزم، این بچه
رام شدنی نیست!
تلاشت هیچ
فایده ای نداره!
(با صدای مسرول)
برو بیج کارت و در کار
دلبران فضولی نکره!



بیا بریم! سعی می کنم
شروعی نه چندان
بلندپروازانه برات ترتیب بدم!



هی دونی، مشکلی این
جاست که این بچه
هقداری از معجون
جادویی باقی مانده در نه
پاتیل را خورده!



تا تو باشی دیگه یا زدن رئیس
این طور حرف نزن!



خدانگه دار! خدانگه دار...
اشکاتو پای کن کودکی دلبنده...
در از اون چشمای قشنگ...



اوااااا!
دوباره شروع شد!



ببین عزیزم! این بهترین
آمیخته برای دنیاست! تو نباید
آمیخته پسترای همرو رو برنی!







در باره اون پرنسار بچه که زیر سقف تو زندگی می‌کنه... دهن هر دو نمی‌شه بست! می‌تونی فعلاً خوردن تو یه خونه دیگه زندگی کنی؟

هن ا همین به ورا چی‌های مردم دهکده نمی‌دم، ولی کاری رو که گفتی انجام می‌دم تا فقط حرف شما رو اطاعت کرده باشم!



آستریکس، می‌خوام چند کلمه تنها باهات صحبت کنم!



دوشیزه آمریکایی

... دوستت دارم...

اُوا!

راستش، خورم هم در شرایط خاصتر ترجیح می‌دم پیش آپلیس باشم!



آخ جون... احقرها چاره رو برام صاف کردن و حالا به راحتی می‌تونم در دل شب بچه رو بزدم و به اردوگاه ببرم!



چکار دارید می‌کنید؟

دارم خونه عوض می‌کنم... آله کاری با من داشتند، من تو خونه آپلیس هستم!



روز اول سال

در آتشیز خانه

ارتش

بود...

اُوا!



اُوا!



و همان شب...

حالا وقتش رسیده همه خوابند، از جمله این هروجک!



و یک روز غم انگیز برای تو!

فقط خواننده‌ها حق آواز خواندن دارند!

تو به این میگی آواز خواندن؟

بگو این زن غریبه را ساکت کن!

می‌شه یه نفر صدای اون زنو خفه کنه؟

کار خراب شد!

دست بردار آپلیسها!

قوقولی قوقولی قوقولی قوقولی









آه بله... تو رو به خدا بیا توکی...



کمک! کمک! نجاتم بدید!



خیلی بد شد! دیکه سنا تو رو نمی شم... ولی کسی حق نداره اسم اون جنون رو پیش من بیاره!

خیلی خب، ها به نبرد رو باختیم، ولی دلیل نمی شه که جنو بیازیم!



احمق نشو گاتوس! به تو دستور می دم بیای با اینا!

قول می دی که اون توکی اردوگاه نیست؟



... بقل هن! اشتلا بیا!



سیده دم روز بعد... این همه خرچمالی برای بالا بردن این هتخلیق، فقط برای پرتاب تعدادی تیر آتشین!

آره، آتش بازی خوبی می شه!



بخت لقمه آگه لازم باشه، سرزمین گال رو به آتش و خون می کشم... بنابراین، حالا وقتشه به خورده آتش بازی کنیم !!!



بنابراین، ما باید پیش از دفعات قبل هواظرب باشیم!

این بار رویی ها جسارت و جرئت بیشتری از خودتون نشون دادن!

و کم تر از دفعات قبل وراجی کنیم!

من دوستم که اون زنا به دروغ داره نقش برستار رو بازی می کنه!



خب، دهله اون گال ها که به نصیب نمی هونه اشندیم که سقف پوشالی خونه هاشون خیلی زود آتش می گیره!

برونوس، واقعا می خوا می تمام گال ها را به آتش و خون بکشی؟



فهمیدی کاتوسع! هن تو رو فرمانده این عملیات قرار هم دم! وقتی علامت دادم پرتاب آتش رو شروع کنید!

همان شب در چند کیلومتری دهکده...



آماده هستید...؟



علامت ما بک یگان آتشین است!



آتش!



دهکده داره می سوزه!

آتش!

رومی ها دارن حمله می کنن!

قو قو قو قو قو قو قو



همه ساکت و در یک صف منظم!
نترسند!



اینها مبتلا... تا ما حساب این رومی‌ها رو می‌زنیم.
توزن‌ها و بچه‌ها رو بیریه ساخُل!
هن این بچه رو به تو می‌سپارم!
مطمئنم که بچه خوبی خواهد بود!



رومی‌ها دارن با آتش
بازگ می‌کنن... خالا
آهاده باشید تا ضرب شست
خوبی به اونا نشون بدیم!
حمله!



این دفعه هره عجیبی داره!
نه!
نه!



ما تعدادمان بیش‌تر
از آن‌ها است و عقب
نخواهیم نشست!



اول، ما هورهای آمارگیری اهل نه
استریشس؟



بنگ! بنگ! بنگ! بنگ!

در همان زمان . . .



این جا کاهلاً در امان هستیم!



خانم عزیز، اون بچه رو به هنر بده!



آه خجنت داری بیا بگوشه!

رومی، ما از تو نمی‌ترسیم! ما سبم خوردمون از همچون جادویی رو خوردیم!

خوردیم؟ هنر که چیزی گیر نیوه!

هیس! دهنتو ببند!



پس این بود خوتور کوچولوی وحشتناک؟

اوه خدای من! اثر همچون نموم شده!

اوااااا!!!



عزیزم، با اون هرد رومی رهانش کن! مطمئنم از تعجب شاخ در میاره!



اوه... نه... بچه فرار کرد!



قسم می‌خورم که خطری از جانب اون گال‌های نی‌گنه ما رو تهدید نمی‌کنه!

در حال حاضر سرشوقن حساسی گرهه!



اوااااا!!!

عجله کن! ایا به کشتی برگردیم!







چه شکوه و جاه و جلالی!

و چه غروری!

كلتوپاترا!

چا!



من هم تصمیم گرفتم پسران را به جایی بفرستم که در امان باشه! و تنها جایی که می دانستم رومی ها قادر به نفوذ در آن نیستند، دهانه گال های شکست ناپذیر بود، که همواره در مقابل تهاجم ما ایستادگی کرده بود!

خیلی خب! حالا فهمیدم!



پسر از این که شما حرکت کردید، بروئوس بدجنس چند بار تلاش کرد هلنه ستار را از سرافقت برداره. به این امید که خودش تنها وارث تاج و تخت بشه!



پسر من؟ هلنه ستار؟ ولی فکر می کردم که هر دوک شما در کمال سلامتی و ایمنی در قصر من در روم هستید!



بچه غیبش زده!



آستریکس، به خاطر این که از تو سوءاستفاده کردم مرا ببخش!

عیبی نداره! افتخار می کنم که مورد اعتماد هلنه کلتوپاترا بزرگ بودم!



اما در مورد تو بروئوس؟ فوراً این جا را ترک کن و به شمال آلمان می روی آب و هوای خیلی مناسبی داره و بربرهای آن جا درس خوبی به تو خواهند داد!



پس دستور می دم درخت هانی از طلای خالص برای او بسازند!

او عاشق درختنه درست هتل دالگمانیکس این علامت خوبه!



هآب! هآب!

دوباره زیر درخت به خواب رفته!



به شما قول می دهم عهدسین هن دهله شما را از نو بسازند!

و هن هم بک هممانی مفضل برای شما در عرشه کشتی خودم تئیب می دهم!



هله کلتوپترای بزرگ او شما سزار! هتاسفیم که نمی توانیم شما را دعوت کنیم تا این رویداد بزرگ را در دهله ها جشن بگیریم. چون همان طور که می بیند سوخته و خاکستر شده!

یعنی این پایان هاجرا بود؟ پس سوروسات چی می شه؟

و به این ترتیب، سرانجام مجلس جشن و سوروسات بر پا می شود، هر چند دقیقاً آن چیزی نیست که آپلیکس توقع دارد! جشن در زیر آسمان آفتابی آرموریکا و بر روی عرشه کشتی مجلس ملکه کلتوپترا، برگزار می شود و همه چیز طبق معمول پیش می رود. و از جمله کیاب گراز، ژولیبوس سزار نیز شخصاً در مهمانی شرکت دارد. مگر نه این که او پدر فهرومان کوچکی است که در این لحظه به خواب شیرینی فرو رفته است و نمی داند که یک روز با نام پتولمی شانزدهم بر سراسر مصر فرمانروایی خواهد کرد.



... می دونی؟ وقتی زنبورهای عسل قندیه گل های کوچولو رو هن هکنند، اونا بازور هن شدن!

ولی لگ لگ ها چی می شنن؟ هن که نمی فهمم. پس لگ لگ ها کجای این قندیه قرار هن کردن؟

گدافیلکس، من کمی
احساس ضعف می‌کنم!



نه، ابلهکس! تو نیازی به معجون
جادویی نداری! خوردن خوب می‌دونی
وقتی بچه بودی توی دیگ معجون افتادی
و اترش روی تو موندگار شد.



شووووت!

شووووت!

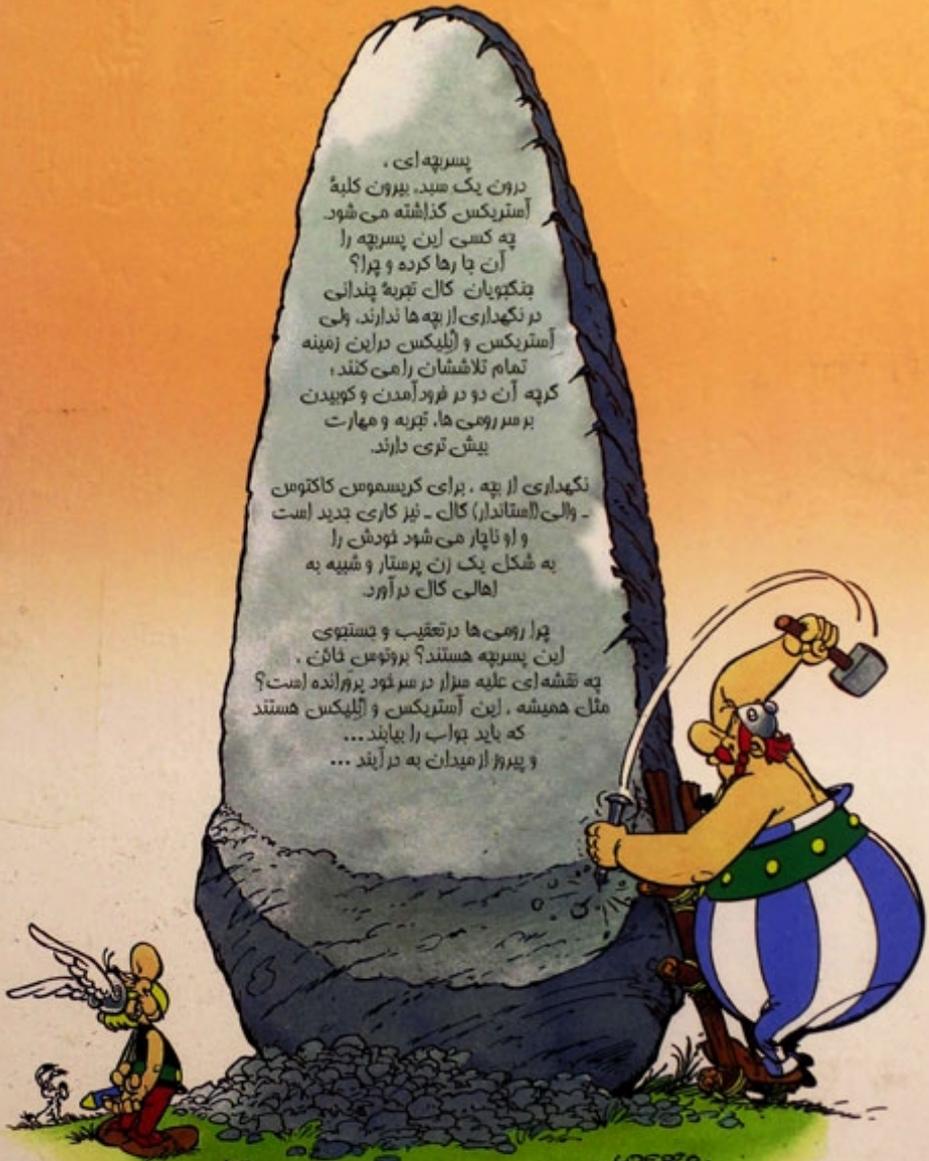


این رومی‌ها خیلی
بی‌دست و پا هستند!

پسرپه ای ،
 درون یک سبد بیرون کلیه
 آستریکس گذاشته می شود
 چه کسی این پسرپه را
 آن یا رها کرده و چرا؟
 پنگویان کال تجربه پندانی
 در نگهداری از بچه ها ندارند ولی
 آستریکس و ایلکس در این زمینه
 تمام تلاششان را می کنند ،
 کرپه آن دو در فرود آمدن و کوبیدن
 بر سر رومی ها ، تجربه و مهارت
 بیش تری دارند.

نگهداری از بچه ، برای کریسموس کاکتوس
 - والی (استاندار) کال - نیز کاری جدید است
 و او ناچار می شود خودش را
 به شکل یک زن پرستار و شبیه به
 اهالی کال در آورد

چرا رومی ها در تعقیب و جستجوی
 این پسرپه هستند؟ بروتوس ثابت
 چه نقشه ای علیه سزار در سر خود پرورانده است؟
 مثل همیشه ، این آستریکس و ایلکس هستند
 که باید جواب را بیابند ...
 و پیروز از میدان به در آیند ...



کتابخانه کودکان
 ۳۱۱
 ۱۴